

میدون و سوفیا

نامه به یک داماد



پوریا عالمی

سلام. یک چیزی شنیدی که اگر آدم ازدواج کند مرد می‌شود، اما آدمی که دخترچه را به زنی می‌گیرد مستقیم باید به روان‌پزشک معرفی شود تا بستری‌اش کنند، چون واقعا خطرناک است، از تو خطرناک‌تر کسانی هستند که به این عمل رضایت دادند. از آن بدتر همه کسانی هستند که لباس پلخوری پوشیدند تا در جشن بدجشن عروسی تو شرکت کنند. از همه اینها نگران‌کننده‌تر صداوسیماست که مدام توی کله مردم می‌کند ازدواج‌کردن از درس‌خواندن و شاغل‌بودن برای زن بهتر است؛ صداوسیمای که بودجه میلیون‌میلاردی دارد. اما از صداوسیما خوفناک‌تر آن آدم‌هایی هستند که برای یک برآورد چندصدهزارتومانی، عروس‌بودن دختر خردسال را توجیه می‌کنند.

باور کن این کار تو با اسیدپاشی فرقی ندارد. راستی، توی خبر خواندم عشق‌وعاشقی که در کار نبوده هیچ، ازدواج شما هم عقد دائم نبوده



عکس از شوی است

و دختر خردسال بخت‌برگشته را خانواده‌اش مدت‌دار به عقد تو درآورده‌اند... وای بر ما. وای بر ما. بعد ما ناراحتیم حقوق بشر فلان می‌شود و حق زندانی فلان است و آزادی بیان بسیار شده. ناراحتی اینجاست که ما داریم درباره حقوق بشر حرف می‌زنیم، درحالی‌که به نظرم باید درباره خیلی چیزهای دیگر در سطح جامعه صحبت کنیم. در آخر یاد یک جوک افتادم که به طرف گفتند چرا زن گرفتی؟ گفت راستش من دیدم پخمه‌ای نمی‌شوم گفتم لااقل داماد شوم!

حالا حکایت توست! تو واقعا با ازدواج با دختر خردسال، بزرگ‌ترین «چیز»ی شدی که می‌توانی تصور کنی!

امضا: میدون دوم و سوفیا

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۹۸ • ۵ محرم ۱۴۴۱ • ۵ سپتامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۱۸ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۱۹:۴۵ • اذان صبح فردا ۵:۱۳ • طلوع آفتاب ۶:۴۰

روزنفر۱

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب



هری لامر تینک



من دانم به نگاه تو چه راز یست نهان...

راز-مهربانی



۴۰۶۲۵

موسسه خیریه نیکوکاران راز

غیر دولتی، غیر انتفاعی، غیر سیاسی و داولطلبانه

CSR EUROPE 2020

Charity After Work

نیکوکارم پس از کار

www.razcharity.com

سلام به فردا

جایگاهی که هنوز شایسته نیست



امان‌الله قراایی‌مقدم
جامعه‌شناس

زنان ایران اگرچه حضور گسترده‌ای در جامعه دارند، در این سال‌ها ۶۳٫۵ تا ۶۴ درصد دانشجویان را خانم‌ها تشکیل می‌دهند. در آموزش‌وپرورش اکثریت عظیم فعالانش را بانوان تشکیل می‌دهند و در بهداشت و درمان نیز حضور فعالی دارند. خبر حضور قاضی زن در برخی محاکم چندی‌پیش اعلام شد و هرسال تعداد زیادی از زنان وکیل وارد بازار کار می‌شوند اما هنوز از جایگاه لازم برخوردار نشده‌اند. تبعیض‌ها و عدم تناسب‌ها بین زن و مردان به چشم می‌آید. طبق تحقیقاتی که داشته‌ام، در برخی از مناطق کشور باوجودآنکه زنان یا دختران باید ارث‌ومیراث خود را به برادر بزرگ‌تر ببخشند. هنوز زنان ایرانی در برخی استان‌ها باید طبق انتخاب پدر ازدواج کنند. رسمی با نام «نحوه» وجود دارد و من درباره‌اش در سال ۷۸ در مجله قوه قضائیه نوشته‌ام؛ اگر دختری برخلاف نظر پسرعمویش بخواهد با مرد دیگری نظر ببنداز، «نحوه» می‌شود و در این مراسم پسرعمو، پدر و برادرش او را می‌کشند. اگر فیلم «عروس آتش» را دیده باشید، در آن یکی از همین نمونه‌ها اتفاق می‌افتد. هنوز هم در برخی مناطق مهریه عندالمطالبه است و آن را در ابتدا به پدر عروس می‌دهند. در برخی نقاط نیز هرچند پیشرفت‌هایی حاصل شده است اما یکی دیگر از مباحث درباره زنان این است که زنان به ظاهر از حق طلاق برخوردارند ولی تا مرد رضایت نداشته باشد از این اجازه به‌راحتی برخوردار نخواهند شد. این نظر بسیاری از جامعه‌شناسان بزرگ جهان است که زن را اساس زندگی می‌دانند و به اعتبار این گفته می‌بینم باوجود تلاش‌ها و تذکرها و اعتراض‌هایی که شده هنوز جایگاه زنان برای انتخاب به‌عنوان نماینده یا پست‌های مهم

نقد یک همایش – پایان

پادکسترها متحد شوید

شود^۱. اجازه دهید پرده آخر را با وام‌گرفتن از جملات درخشانی از الکسیس دوتوکویل جمع کنم. این جریان نئولیبرال سرمایه‌سالار که بر دوش فن‌سالاران بنا شده؛ استبداد تن را به حال خود رها می‌گذارد و حمله خود را متوجه روح یا جان می‌سازد. فرمانروا دیگر نمی‌گوید: باید مثل من فکر کنی یا بمیری. او می‌گوید: آزادی تا مانند من فکر نکنی؛ زندگی، اموال و همه‌چیزت از آن تو باقی خواهد ماند، ولی از امروز به بعد در میان ما فردی بیگانه خواهی بود.

پرده‌آخر-انقلاب «در»پادکست فارسی!

در این نمایش پنج پرده‌ای سعی کردم نشان دهم «چطور حامیان غول و مجریان کول، پادکست فارسی را قورت می‌دهند: نقد همایش فریلند»، توضیح دادم که همایش «فریلند» حربه‌ای تبلیغاتی است که وب‌سایت «یونیشا» از آن استفاده می‌کند تا فریلنسینگ خاص خود را به خورد ملت بدهد. گفتم که فریلنسینگ در معنای واقعی کلمه با حذف دلالتان و واسطتان، آزادی و استقلال را به بار می‌نشاند؛ دلالتانی که معمولا خودشان نه دغدغه آن حرفه را دارند و نه بعضا چیزی از آن می‌دانند. نشان دادم که «یونیشا»، باوجود شعار فریلنسینگ، خود یک واسط و دلال کاسب‌کار است که نه‌تنها فریلنسینگ را رقم نمی‌زند بلکه آن را مخدوش و محدود می‌کند. بر همین اساس، نتیجه گرفتم پتل «انقلاب پادکست فارسی» در واقع به معنای انقلاب پادکست فارسی نیست بلکه انقلابی «در» پادکست فارسی است؛ انقلابی که همه معادلات را سودپیوند می‌کند. این انقلاب را همان دلالتانی رقم می‌زنند که به ادعان خودشان «چیزی از پادکست فارسی نمی‌دانند». حالا روشن می‌شود که زنانه‌بودن یا مردانه‌بودن پتل «فریلند» اساسا هیچ اهمیتی برای برگزارکنندگانش ندارد. آنچه اهمیت دارد سود است و بس. «یونیشا» از طریق «فریلند» یک چیز را رقم می‌زند: ایجاد یک الیگارشی سرمایه‌سالار نئولیبرال که روی شانه‌های یک‌های فن‌سالار سوار شده است؛ حامیان غول روی شانه‌های مجریان کول. در این داستان؛ دیگر از کلاه و زنگوله‌های دلگشوخ خبری نیست و آنچه به ما عرضه می‌شود دسته‌کلیدهای عقل کاپیتالیست است که لذت ناشی از دستیابی به موفقیت را بر پرده نمایش می‌دهد^۲.

دردرسان‌نمایش-پادکسترهامتحدشود!

حالا که بیرون از سالن نمایش ایستاده‌ایم و در جمع خود پادکسترهای فارسی هستیم اجازه دهید چیزی را بگویم. پیشنهاد می‌کنم برای حفظ استقلال پادکست فارسی، برای اینکه فریلنسرهای واقعی باشیم نه فریلنسرهای فریلندی، برای اینکه خود را به جریان سرمایه نسپاریم تا متولی ما شوند و برپایان تعیین تکلیف کنند، بیایید متحد شویم و در قالب چیزی مثل سندیکا امور خود را خودمان رتق و فتق کنیم. هر تصمیمی برای آینده پادکست فارسی باید در دل این جامعه گرفته شود و نباید از طرف صاحبان سرمایه به آن تحمیل شود.

منابع: ۱. پادکست «پادکپ»، «سوز میاد»^۳. ۲. پادکست «پادکپ»، «خاویاربادمجون»^۴. ۳. «محتوا (پادکست) چطور تبدیل به پول می‌شه؟!»، Alexis de Tocqueville, De La Democratie en Amerique, Vol. II (Parsi ۱۸۶۴), p. ۱۵۱. ۴. آدورنو، ت. و م. هورکهایمر (۱۳۸۴). دیالکتیک روشنگری: قطعات فلسفی، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو.

ایران

نمی‌دانم چرا



علی سرابی
بازیگر

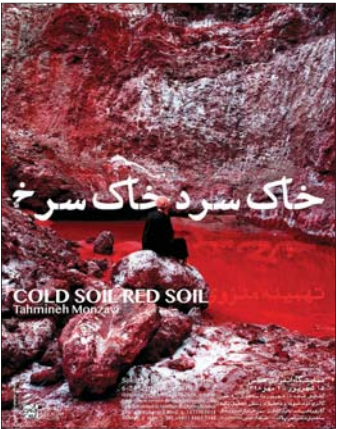
چرا ایران را دوست دارم؟! چند ساعت است که فکر می‌کنم، فکر می‌کنم و باز هم... پاسخ، بیشتر شبیه حل یک معادله است تا پاسخ یک پرسش. باز هم فکر... هرچه دقیق‌ی می‌گذرند، تنها تصویری که رنگ می‌گیرد تصویر روزهای کودکی‌ام است، پشت نیمکت مدرسه، تصویر گربه‌ای روی تخته‌سیاه، تصویری از رشادت، ایثار، غرور، رنگ، امید، لیخند و هوا. تصویر و توصیفی که از وطن در ذهن نقش می‌بست. اما روزهای زیادی رفته است. آن‌قدر رفته که امروز با خود فکر می‌کنم: اینکه در تو نفس بکشم اینکه در تو لیخند بزنم، در نبود لیخند اینکه در تو بیندیشم اینکه در تو امید ببندم و در تو دوست بدارم، در نبود عشق کاری‌ست دشوار، بس دشوار. اما، واقعیت این است : تو را دوست دارم. نمی‌دانم چرا.

بی‌وقفه دوستت دارم. نمی‌دانم چرا. دوست! که چه بگویم؛ واژگان کوچک‌اند، برای تو جان خواهم داد. و آن‌قدر در تو نفس خواهم کشید، لیخند خواهم زد، اندیشه خواهم کرد، امید خواهم بست و عشق خواهم ورزید، تا شاید بشود باز روزهای کودکی‌ام رنگ بگیرند. و هرچه اندیشه ناپاک و هرچه چشم بد و هرچه آرزوی شوم است از تو دور شود. و باز آرزوی دیرین این مرز و بوم را زیر لب تکرار می‌کنم که اهورامزدا به این سرزمین مایاد دشمن، خشک‌سالی و دروغ. سراخر اما، باز فکر می‌کنم به پاسخ این پرسش: چرا ایران را دوست دارم؟ نمی‌دانم چرا.

پیشنهاد

خاک سرد، خاک سرخ

تعمینه منزوی



«جزیره»: خاکی جدامانده از سرزمین اصلی، تک‌افتاده! باری از تنهایی بر دوش! تنهایی غریبی که از او هویتی ساخته متفاوت و نه از جنس موطن اصلی! همان اندک فاصله مکانی، به غریب‌ترین شکل ممکن او را اسیر کرده. او را تغییر داده، احوالاتش را شبیه همه جداماندگان کرده! ایمانش، اعتقادش، غم و شادی‌اش همه از جنس دیگری است. به شکل دیگری است متفاوت با به‌هم‌پیوستگان. از جنس تنهایی... اجرای پروژه خاک سرد، خاک سرخ را در جزیره‌ای در جنوب ایران آغاز کردم؛ جزیره هرمز با وسعت ۴۲ کیلومتر مربع و جمعیتی حدود شش هزار نفر. در هرمز کوه‌ها پوشیده از سنگ‌های رسوبی‌اند و لایه‌های گدازه‌های آتش‌فشانی خاک را سرخ می‌نمایاند. خاک سرخ هرمز نه فقط زیبا و افسونگر است؛ ویژگی‌های این جزیره مرا بر آن داشت تا پروژه‌ام را در مقیاسی بزرگ‌تر دنبال کنم و درصدد یافتن مکانی برآمدم که در تقابل با هرمز باشد. جزیره سوبالرد در شمال نرروز که حدود دو هزار نفر سکنه دارد، مشخصاتی را که به‌دنبالش بودم، داشت. دو جزیره هرمز و سوبالرد در گذشته مناطق استراتژیکی محسوب می‌شدند. هرمز پیش از انقلاب منطقه‌ای پررفت‌وآمد و البته در دوره‌ای که نه تنها در ویژگی‌های طبیعی پررنگ جلوه می‌کند، بلکه سبب می‌شود این مجموعه عکس روزمرگی‌های ساکنان، فرهنگ و بافت اجتماعی این دو شهر را نیز دربر بگیرد.

در واقع تفاوت میان این شهر کوچک، در یکی از شمالی‌ترین نقاط کره زمین و جزیره‌ای در جنوب ایران اساس این پروژه است؛ تفاوتی که نه تنها در ویژگی‌های طبیعی پررنگ جلوه می‌کند، بلکه سبب می‌شود این مجموعه عکس روزمرگی‌های ساکنان، فرهنگ و بافت اجتماعی این دو شهر را نیز دربر بگیرد.